



پیغام عشق

قسمت دویست و چهل و هشت





📞 برنامه تماس تلفنی ۸۸۸

گنج حضور

📞 اقتباس از صحبت‌های جناب آقای شهبازی عزیز:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۱۷۷۰

💡💡 ملت عشق از همه دین‌ها جداست

💡💡 عاشقان را ملت و مذهب خداست

💡💡 بزرگان برای این هستند که دید «غلط ما را عوض» کنند، نه ما با دید «غلط آن‌ها را ارزیابی» کنیم

📞🦋 از شما ممنونم که وقت می‌گذارید، تمرکز می‌کنید و به بچه‌ها تون شعر مولانا را یاد می‌دهید.

📞🦋 با این برنامه‌ها، کم‌کم ریشه‌های معنوی خودمان را داریم پیدا می‌کنیم، انشاءالله.

📞🦋 با این که بعضی قصه‌های مولانا طولانی هست، نمی‌شه آن‌ها را این‌جا خواند، ولی خوشبختانه، شما توجه می‌کنید

و روزبه‌روز، عمیق‌تر می‌شوید.

📞🦋 تنها راه اصلاح جامعه همینه که شما با صبر و حوصله اشعار مولانا را به بچه‌ها یاد می‌دهید.

📞🦋 بچه‌ها وقتی شعری از مولانا را با آواز می‌خوانند، این مفیدترین حالت، اثر آن شعر در بچه‌ها خواهد ماند، درواقع

شما تخم‌گلی را می‌کارید که شکوفا خواهد شد.

📞🦋 از این طریق بچه‌ها یاد می‌گیرند که کبر، غرور، دروغ، شک و مقایسه و تقلید را کنار بگذارند.

📞❤️ مولانا به بی‌نهایت خدا زنده بوده، ما هم از او یاد می‌گیریم به فضای وحدت و عشق برسیم.

📞❤️ از همه دعوت می‌کنم به پیغام‌های عشق، که توسط خود شما به صورت ساده و خیلی مهم، بیان می‌شه، توجه کنید.



📞❤️ پاسخ بسیاری از سوال‌ها را در این پیغام‌ها پیدا خواهید کرد. پیغام‌های بینندگان که از رفتار خودشان، حکایت

می‌کند، خیلی مؤثر هست.

📞✅ خوشحالم که شما قدر آموزش‌های مولانا را می‌دانید و در جاهایی که دید شما با دید مولانا، در تعارض باشد!!

دید خود را عوض می‌کنید.

📞✅ بزرگان برای این هستند که دید غلط ما را اصلاح کنند، نه ما با دید غلط، آن‌ها را ارزیابی کنیم.

📞✅ بزرگان به خاطر دید درست، ارزش پیدا کرده‌اند، ما در من ذهنی همه چیز را غلط می‌بینیم!!

📞✅ امیدوارم شما بینندگان، آن‌جا که گیر می‌کنید، با آموزش‌های مولانا بینش خودتان را درست کرده، موفق شوید.

🍒🍒 با تشکر از دوستان عزیز و تبریک سال نو

یوسف از تبریز



دفتر دوم مثنوی مولانا، بیت ۳۱۴۹

تو چه دانی ذوقِ صبرِ ای شیشه دل

خاصه صبر از بهر آن نقشِ چِگل

رسیدن به حضور و زنده شدن عمیق به زندگی، صبری جانانه، عزمی راسخ و شجاعتی رُستمانه می خواهد.

با دلی پُر از همانیدگی که شادی و ثباتش به تغییر نکردنِ آن‌هاست نمی توان به کارزارِ انداختنِ همانیدگی‌ها رفت؛ چون هم طبعِ زشت‌خو و زهرناکِ من ذهنی مُترصدِ زخمِ زدن بر امتدادِ خداست و همچنین غیرتِ الهی در کارِ آزمودن و پختگی ماست، بنابراین همانیدگی‌ها که جای خدا را در مرکزِ ما اشغال کرده‌اند، هدف خواهد گرفت و این برای ما دردِ فراوانی به همراه خواهد داشت.

غزل ۸۱ دیوان شمس مولانا

گر زخمِ خوری بر رو، رو زخمِ دگر می جو

رُستم چه کُند در صفِ دسته گل و نسرین را

ما برای معشوقه‌های این جهانی و لذاتِ دنیوی چه میزان مرارت‌ها که کشیده‌ایم، حال برای وحدتِ دوباره با چنین معشوقی که زندگی‌ست باید تعهدی آهنین و صبری عاشقانه داشته باشیم.

دفتر دوم مثنوی مولانا، ابیات ۳۱۶۸ الی ۳۱۷۰

بس کسان را کالتِ پیکار کُشت

بی رُجولیتِ چنان تیغی به مُشت

گر بیوشی تو سلاحِ رُستمان



رفت جانت چون نباشی مرد آن

جان سپر کن تیغ بگذار ای پسر

هر که بی سر بود از این شه بُرد سر

زنده شدن به زندگی دل شیر می خواهد، چون خداوند همانیدگی ها را به چشم ما خواهد آورد؛ تا زمانی که چیزی در مرکز ما باشد زندگی حتماً آن را هدف قرار خواهد داد.

مردانگی در این جا به معنای داشتن صدا و پوست زُمخت نیست؛ رجولیت به ریش و قدرت مردانه نیست که در گفت و به لاف ادعا شود و در عمل تاب و توانی در ما نباشد که در آن صورت سلاح خطرناکی را با قضای الهی به پیکار در آورده ایم.

در برنامه ۸۵۸ از دفتر پنجم مثنوی مولانا، بیت ۳۳۴۴ و همینطور ابیات قبل و بعد از آن داشتیم:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۴

هر که محجوب است، او خود کودک است

مرد آن باشد که بیرون از شک است

مردانگی و رای زن و مرد بودن به جسم، به شهامت انداختن همانیدگی هاست؛ در بی ساری و نادانی به عقل من ذهنی ست.

برای اتحاد دوباره با چنین معشوقی باید رستم وار به دنبال انداختن دانه درشت های همانیدگی بود.

دفتر اول مثنوی مولانا، بیت ۳۰۰۲

ای برادر صبر کن بر درد نیش

تا رهی از نیش نفس گبر خویش



دفتر اول مثنوی مولانا بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

باید بر نیش‌های قضا و امتحانات الهی شکبیا باشیم تا بتوانیم به فضل خدا از آزار من ذهنی و فریب و گمراهی او در امان باشیم.

ما اگر می‌خواهیم که همانند زندگی پُر از قدرت، اطمینان، فراوانی و جاودانگی شویم باید این هستی موهومی من ذهنی را بسوزانیم.

ما هر لحظه برای رهایی از نفس خود و ریشه‌دار شدن به زندگی توسط خدا امتحان می‌شویم. امتحانی برای آزادی، آزمونی سراسر پر از یاری زندگی.

تمام آموزش مولانا و گنج حضور این است...

اتفاق این لحظه را بپذیر...

با زندگی موازی شو و عقل و انگیزه عملت را به او بسپار.

ما در درجه اول با جسم خود امتحان می‌شویم، وقتی که جان انسانی ما با خطر مرگ و بیماری مواجه می‌شود.

اغلب مواقع این امتحان با الگوها و واکنش‌های مخرب من ذهنی که یکی از قدرتمندترین آن‌ها ترس است، همراه است.

وقتی با اولین سرفه یا مختصری حرارت بدن با ترس از ویروس و بیماری امتحان می‌شویم، زندگی برای تقویت ایمان

ما و ریشه‌داری بی‌نهایت ما در کار است تا بدانیم و آگاه شویم که ما این جسم نیستیم که به مرگ جسمی فانی شویم.

او با ماست هر جا که باشیم، و او از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است.



قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۴

اوست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید. سپس به عرش پرداخت. هرچه را در زمین فرو رود و هرچه را از زمین بیرون آید و هرچه را از آسمان فرو آید و هرچه را در آسمان بالا رود، می‌داند. و هر جا که باشید همراه شماست و به هر کاری که می‌کنید، بیناست.

در این آیه نکات بسیار مهمی وجود دارد:

یکی این که سیر تکاملی و زنده شدن ما به حضور به تدریج صورت می‌گیرد و مراحل گوناگونی دارد.

دیگر این که خداوند پس از ترکیب هشیاری حضور با هشیاری جسمی در فرم انسان در پی به عرش رساندن اوست؛ او آگاه به اول و آخر ماست و از قصد همه ما در این که می‌خواهیم به همین زندگی زمینی بسنده کنیم یا آسمانی شویم با خبر است.

اما مهم‌ترین نکته در این آیه این است که خداوند در این سیر تبدیل، لحظه به لحظه و قدم به قدم با ماست و ما همواره در آغوش امن و آگاه او قرار داریم.

قرآن کریم، سوره واقعه، آیه ۸۵

ما از شما به او نزدیک‌تریم ولی شما نمی‌بینید.

خداوند به جان ما نزدیک‌تر از هر چیزی است.

اما در حجاب جسم شناخته نخواهد شد مگر به ایمان، چرا که من ذهنی فقط به دنبال دیدن و لمس کردن و شنیدن چیزها و فرم‌هاست.

ارادتمند شما، حسام مازندران



با سلام

برنامه ۸۵۸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

تنت زین جهان است و دل زان جهان

هوا یارِ این و خدا یارِ آن

دلِ تو غریب و غمِ او غریب

نیند از زمین و نه از آسمان

اگر یارِ جانی و یارِ خرد

رسیدی به یار و بُردی تو جان

وگر یارِ جسمی و یارِ هوا

تو با این دو ماندی در این خاکدان

تن و جسم فیزیکی ما و هر چیزی که به ذهن ما می‌آد، تماماً مادی و این جهانی‌ست، پس آفل و گذراست. دل ما، یعنی ذات اصلی ما که از پیش خدا آمده و دوباره به همان جا باز خواهد گشت.

حالا سوال این جاست که ما از کدام جنس می‌خواهیم باشیم؟

از جنس ذهن و هشیاری جسمی، با مرکز هم‌هویت شده؟

یا از جنس نظر و هشیاری خدایی، با مرکز عدم؟



بودن در شهری غریب و حس غربت کردن و درد و رنجش داشتن. یعنی فضا را در برابر اتفاق این لحظه بستن، یعنی در بیابان ذهن ماندن.

پس اگه می‌خواهیم نجات پیدا کنیم و از درد کشیدن راحت بشیم تنها راه حل فضاگشایی ست و بس.

بهتره راه‌حل‌های این جهان را بیشتر از این امتحان نکنیم و وقت را از دست ندهیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

مگر ناگهان آن عنایت رسد

که ای من غلامِ چنان ناگهان

که یک جذبِ حق به ز صد کوشش است

نشان‌ها چه باشد بر بی‌نشان؟

نشان چون کف و بی‌نشان بحر دان

نشان چون بیان، بی‌نشان چون عیان

ز خورشید یک جو چو ظاهر شود

بروید ز گردون ره کهکشانشان

خُمش کن، خُمش کن، که در خامشی ست

هزاران زبان و هزاران بیان



اگه خداوند رحمتی کرده و با اتفاقی خواست ما را بیدار کنه، بهتر است به جای ناله و شکایت فضاگشایی کنیم و سر به تسلیم و سجده بدهیم. که غلام یک جذبه حق شدن بهتر از هزار سال عبادت ماست. نمی‌شه که هرروز این غزل‌ها را خواند ولی در هنگام افتادن اتفاق فضاگشایی نکرد، این یعنی بادام پوک کاشتن و وقت تلف کردن.

پس نشان جستجو نکنیم، اتفاق را بد و خوب نکنیم، که دوباره به ذهن بریم. پیام این غزل فقط فضاگشایی ست، پس پیام را دریابیم و عمل کنیم.

باشد که عنایت خداوند شامل حالمان بشه و تنها به اندازه جوی ما را به خودش زنده کنه. که همان یک جو، از طریق تسلیم و فضاگشایی به دست خواهد آمد.

راز این عنایت بعد از فضاگشای خموشی ست، یعنی ساکت کردن ذهن من دار.

این سکوت و سکون نیازی به حرف و بیان ما نداره مگه گل سرخ برای بیان زیبایی خودش به زبان ذهن حرفی می‌زنه؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷۴

من نمی‌گویم مرا هدیه دهید

بلکه گفتم لایق هدیه شوید

با احترام فریده از هلند 🌹



🌹🌹 با عرض سلام و خدا قوت خدمت معلم عزیزم و تمامی عزیزانی که خالصانه به شما برای رهایی ما از جهل و

ناآگاهی، خدمت می‌کنند و تمامی رهروان عاشق   باشند.

معلم دلسوز و مهربانم

شما در فرمایشات خود همیشه تأکید بر این دارید که توقع خود را به صفر برسانیم و نیز سوال پرسیدن را هم مانع پیشرفت معنوی مان می‌دانید و تقاضا می‌کنید که سوال نپرسیم.

اما من یک تجربه بیان می‌کنم که بگویم این کار برای زندگی روزمره و مادی مان هم خیلی سودمند است.

من خیلی دلم می‌خواست که کتاب مثنوی و کتاب‌های تفسیر استاد زمانی را داشته باشم ولی شهر کوچکی که در آن سکونت دارم، کتاب‌فروشی ندارد و شهرهای مجاور ما هم، کتاب‌فروشی‌ها، فقط لوازم تحریر و فوقش چند کتاب رمان یا روان‌شناسی می‌فروختند.

داشتن این کتاب‌ها برایم آرزو شده بود چون در پیام‌های دوستان می‌شنیدم که خواندن این کتاب‌ها چه قدر در پیشرفت‌شان مفید بوده و همین‌طور بعضی اوقات در پایان برنامه توصیه می‌کردید که خودمان ادامه آن را بخوانیم تا آن‌ها را بخریم یا قسه برایمان بازتر شود و به همین دلایل تنها آرزویم داشتن این کتاب‌ها بود.

و چون خودم به علت مشکلات جسمی که برایم ایجاد شده بود توانایی سفر به تهران را برای خرید کتاب‌ها نداشتم، می‌خواستم در آن تماس تلفنی که با شما داشتم اعلام کنم تا اگر کسی می‌تواند این زحمت را تقبل کند، کتاب‌ها را برایم تهیه کند و من قیمت کتاب‌ها را برایشان واریز کنم اما ندایی را در گوشم شنیدم که می‌گفت این کار را نکنم و من هم به شما چیزی نگفتم و ایمان داشتم که مزد اشتیاقم را دریافت خواهم کرد و خود زندگی که مرا به این مسیر هدایت کرده، خودش کتاب‌ها را هم به دستم می‌رساند و صبر را پیشه کردم.



پس از مدتی به طور اتفاقی دریافتم که در تلگرام، کانالی هست که کتابهای دست دوم می فروشد و از طریق این کانال که زندگی سر راهم قرار داد و شخص منصف و درستکاری هم بود تمام کتابهایی را که طالبش بودم، نو و با قیمتی خیلی مناسب و ارزان تر از قیمت بازار، به راحتی تهیه کردم و با پست برایم ارسال شد بدون آن که مزاحم کسی شوم و زحمتی به کسی بدهم.

با گوش دادن به توصیه شما هم به آرزویم رسیدم و هم معجزه گوش دادن به این توصیه‌های گهربار شما را که می دانم آسان به دست نیامده و پشتش یک عمر زحمت، تلاش و پشتکار و تجربه خوابیده را به چشم دیدم و مزد اشتیاقم را به این زیبایی و راحتی دریافت کردم.



❄️ مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۴۵

🌸🍀 لیک چون من لم یدق لم یدر بود

عقل و تخیلات او حیرت فزود 🍀🍀

❄️ مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۶

🌸🍀 باز با خود گفت: صبر اولی تر است

صبر تا مقصود زوتر رهبر است 🍀🍀

❄️ مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۷

🌸🍀 چون نپرسی زودتر کشف شود

مرغ صبر از جمله پُرآن تر بود 🍀🍀



❄️ مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۸

🍀🌸 و ر پیرسی دیرتر حاصل شود

🌸🌸 سهل از بی صبریت مشکل شود

❄️ مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۹

🍀🌸 نی، تو گویی هم به گوش خویشتن

🌸🌸 نی من و نی غیر من، ای هم تو من

🙏🙏❤️🌸 با سپاس از زحمات شما

زهرا از نوشهر



باسلام خدمت استاد شهبازی عزیز و دوستان

محمد زارع از بیجار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۳

نیستم حافظ مرا نوری بده

در دو دیده وقت خواندن بی‌گره

کار ما انسان‌ها در من ذهنی مانند مجنون است، که سوار شتر شده است که به خانه لیلی برود و شترش در خانه یک گره دارد. منظور از لیلی در این قصه زندگی است و شتری که مجنون سوار شده است من ذهنی است. و ما سوار من ذهنی شده‌ایم که به خانه لیلی برسیم، اما این امکان ندارد، چون من ذهنی می‌خواهد به امیالش برسد. و ما می‌خواهیم تبدیل شویم و به خدا برسیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۳۴ و ۱۵۳۵

میل مجنون پیش آن لیلی روان

میل ناقه پس، پی گره دوان

یک دم ار مجنون ز خود غافل بُدی

ناقه گردیدی و وا پس آمدی

وقتی مجنون حواسش پرت می‌شد، شتر به طرف خانه که کراهش هست، بر می‌گردد. و ما فقط وقتی که تمام حواسمان به زندگی باشد، پیش می‌رویم، به سوی عدم کردن مرکزمان با صبر و شکر و خشنودی و رضایت و با فضاگشایی به وجود می‌آید. و من ذهنی با خشم می‌خواهد برگردد، چون گره‌اش که همان حرص است در خانه است.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۴۰ و ۱۵۴۱

چون به خود باز آمدی، دیدی ز جا

کو سپس رفتست بس فرسنگ‌ها

در سه روزه ره بدین احوال‌ها

ماند مجنون در تردد سال‌ها

راه تا خانه لیلی سه روز بود، اما به این منوال مجنون سال‌ها در راه بود؛ و ما هم با گنج حضور و راهنمایی‌های حضرت مولانا و استاد شهبازی عزیز پیش می‌رویم.

اما با یک رنجش و با یک تائید خواستن از دیگران با غیبت یا توقع داشتن از دیگران راه رفته را باز می‌گردیم و این راه نزدیک است، اما ما سال‌هاست که در راه هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۴۲

گفت ای ناقه چو هر دو عاشقیم

ما دو ضدّ پس همراه نالایقیم

مجنون به شترش گفت: چون هر دو عاشقیم و ضد یکدیگر، پس برای هم رفیق و همراه خوبی نیستیم.

و ما هم باید بگوییم من این ذهن نیستم، من حرص و خشم، حسادت نیستم و عاشقانه قدم برداریم، به سوی عدم شدن مرکزمان. خدا موقعی خودش را به ما نشان می‌دهد، که از فکرها خود را پایین بندازیم و دیگر حواسمان به گذشته و آینده نرود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۴۷



تا تو با من باشی ای مُردۀ وطن

پس ز لیلی دُور ماند جانِ من

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۰

راه نزدیک و بماندم سخت دیر

سیر گشتم زین سواری، سیر سیر

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۱

سرنگون خود را ز اُشتر در فگند

گفت: سوزیدم ز غم، تا چند؟ چند؟

پس مجنون خود را از شتر پایین انداخت و ما هم می‌توانیم خود را از من‌ذهنی پایین بندازیم. با دور شدن از دروغ، مساله‌سازی، دشمن‌بینی، دشمن‌سازی و زرنگی کردن با دیگران، حسادت، خشم، کینه، و مقاومت در برابر اتفاق این لحظه و قضاوت اتفاقات و قضاوت دیگران و با نزدیک شدن به شادی بی‌سبب و فراوانی خدا و اُشتی با این لحظه با صبر و شکر و رضایت تا رسیدن به کن‌فیکون و جذب و عنایت خدا و عدم شدن مرکز.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۹


کاین سفر زین پس بُود جَدبِ خدا

وآن سفر بر ناقه باشد سیرِ ما

با تشکر و قدردانی از زحمات شما

محمد زارع، بیجار




با عرض سلام و ادب خدمت شما بزرگوار و خانواده‌ی محترم گنج حضور 

 تجربه‌ای داشتم از شادی بی سبب کودکی خُردسال


امروز ظهر، طبق معمول داشتم کانال گنج حضور را می دیدم که یک آهنگ سنتی خیلی زیبا و شاد پخش شد. صدای تلویزیون را بلند کردم و شروع کردم به رقصیدن، در همین زمان دخترم و پسر بچه‌ی همسایه‌مان که تقریباً ۵ سال دارد، در اتاق دیگرِ منزلمان در حال بازی کردن بودند و من می توانستم نظاره‌گر این دو گل در آن اتاق باشم.


زمانی که صدای آهنگ را بلند کردم، مشاهده کردم که پسر بچه‌ی همسایه‌ی ما، بدون آن که کسی از او بخواهد، شروع کرد به رقصیدن و پایکوبی کردن، اصلاً برایش مهم نبود که زیبا می رقصد یا زشت. حتی برایش قضاوت دیگران هم مهم نبود که راجع به رقصیدن او چه نظری دارند، از رقصیدن دیگران هم تقلید نمی کرد، کاملاً معلوم بود که خودِ زندگی در او می رقصد و شادی می کند. او بی دلیل شاد بود.

اشک از چشمانم جاری شد و بسیار گریستم، چراکه نظاره‌گر شادی و رقص بی سببِ زندگی در آن پسر بچه بودم.

 انسان زنده شده به حضور هم همین گونه است. بی دلیل شاد است و پایکوبی می کند. دیگران را قضاوت نمی کند و از قضاوت دیگران راجع به خودش هراسی ندارد. از دیگران تقلید نمی کند و زندگی را در لحظه زندگی می کند. و با تسلیم و فضاگشایی اجازه می دهد، که خداوند از طریق او زندگی کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۷۸

 مَرا عهدی ست با شادی که شادی آن من باشد

 مَرا قولی ست با جانان که جانان، جان من باشد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷



♥ ای زِ غم مُرده که دست از نان تُهی است

♥ چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟!



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۷۱۲

♥ خوش باش که هر که راز داند

♥ داند که خوشی، خوشی کشاند



با احترام



ساناز از اصفهان ♥



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com